

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

برگرفته از : د ساکر The Saker – ۳ اپریل ۲۰۲۲*
نویسنده: سرگئی گلایف
برگردان: سایت ۱۰ مهر
۱۴ اپریل ۲۰۲۲

چنین رویدادهائی فقط قرنی یک بار اتفاق می افتد

(۱)



In this file photo, Feb. 18, 2004, presidential candidate Sergey Glazyev speaks at a Russian TV channel 1 studio in Moscow. (AP Photo/Sergey Ponomarev, File)

آیا می توان روبل را در سه روز تثبیت کرد؟ و چرا "زامبی های" (۱) اوکراین تسلیم نمی شوند؟

پس از آن که امریکائی ها نتوانستند جمهوری خلق چین را با جنگ تجاری تضعیف کنند، ضربه اصلی را به روسیه منتقل کردند که آن را حلقه ضعیفی در ژئوپلیتیک و اقتصاد جهانی می دانند. آنگلساکسون ها در تلاشند تا ایده های قدیمی روس هراسی خود را برای نابودی کشور ما و در عین حال تضعیف چین محقق کنند، زیرا اتحاد ستراتیژیک فدراسیون روسیه و چین برای ایالات متحده بسیار سخت خواهد بود. سرگئی گلایف، آکادمیسین آکادمی علوم روسیه، مشاور سابق رئیس جمهور فدراسیون روسیه در مصاحبه با مجله اینترنتی کسب و کار (BUSINESS Online) می گوید: آنها نه قدرت اقتصادی دارند و نه قدرت نظامی که ما را با هم و یا جدا جدا نابود کنند. او در مورد فرصت هائی صحبت

می‌کند که اکنون برای اقتصاد روسیه باز می‌شود و این که آیا بانک مرکزی کار دشمن را تسهیل خواهد کرد یا این که ارز جهانی جدیدی جایگزین دالر خواهد شد.

"نظم جدید اقتصادی جهانی از نظر ایدئولوژی سوسیالیستی است"

سرگئی یوریویچ، در توضیح وقایع غم انگیز امروز، شما در کانال تلگرام خود نوشتید که ما باید کتاب شما را در مورد "آخرین جنگ جهانی" که حدود ۶ سال پیش نوشته شده بود، می‌خواندیم. چطور توانستی همه چیز را اینقدر دقیق پیش‌بینی کنی؟

واقعیت این است که الگوهای بلندمدت توسعه اقتصادی وجود دارد که تجزیه و تحلیل و درک آنها امکان پیش‌بینی رویدادهای در حال وقوع را فراهم می‌کند. ما اکنون در حال تجربه یک تغییر همزمان در ساختارهای فناوری و اقتصاد جهانی هستیم، در حالی که اساس فناوری اقتصاد در حال تغییر است، گذار به فناوری‌های اساساً جدید وجود دارد و سیستم مدیریت نیز در حال تغییر است. رویدادهایی از این دست تقریباً هر قرن یکبار اتفاق می‌افتد. با این حال، ساختارهای تکنولوژیک تقریباً هر ۵۰ سال یک بار تغییر می‌کنند و تغییر آنها معمولاً با انقلاب فناوری، افسردگی و مسابقه تسلیحاتی همراه است و ساختارهای اقتصادی جهان هر ۱۰۰ سال یک بار تغییر می‌کند و تغییر آنها با جنگ‌های جهانی و انقلاب‌های اجتماعی همراه است.

مثلاً ۱۰۰ سال پیش، امپراتوری بریتانیا در تلاش بود تا هژمونی خود را بر جهان حفظ کند. زمانی که از نظر اقتصادی سلطه خود را به منابع ترکیبی امپراتوری روسیه و المان از دست می‌داد، با تحریک اطلاعاتی بریتانیا، جنگ جهانی اول آغاز گردید که طی آن هر سه امپراتوری اروپایی در معرض انحلال قرار گرفتند. من در مورد فروپاشی امپراتوری‌های روسیه تزاری، المان و اتریش - هنگری صحبت می‌کنم، اما در اینجا حتی می‌توانیم چهارمی را هم در کنار آنها قرار دهیم - امپراتوری عثمانی. در مورد بریتانیا، برای مدتی سلطه جهانی را حفظ کرد و حتی تبدیل به بزرگترین امپراتوری روی کره زمین شد. اما به دلیل قوانین سرسخت توسعه اقتصادی - اجتماعی، ساختار اقتصادی جهان استعماری، که در واقع مبتنی بر کار برده بود، دیگر نتوانست رشد اقتصادی را تضمین کند.

دو مدل اساساً جدید سیاسی که ظهور کردند - شوروی و امریکائی - کارائی تولید بسیار بیشتری را نشان دادند، زیرا آنها قبلاً بر اساس اصول متفاوتی سازماندهی شده بودند: نه بر اساس سرمایه‌داری خصوصی خانوادگی، بلکه بر اساس قدرت شرکت‌های بزرگ فراملیتی با ساختارهای متمرکز. تنظیم اقتصاد و با صدور اعتبار پولی نامحدود از طریق پول فیات (fiat Money) (۲) (کاغذی یا الکترونیک - یادداشت سردبیر). آنها اجازه تولید انبوه محصولات را دادند که بسیار کارآمدتر از سیستم‌های اداری امپراتوری‌های استعماری قرن نوزدهم بود.

اما اکنون این دوره "تک‌قطبی تنهانی امریکائی" در حال پایان است، و احتمالاً نه تنها به لطف روسیه، بلکه در درجه

اول به لطف چین و همین‌طور مناطق آسیایی. اینطور نیست؟

در واقع، ساختارهای عمودی سلسله مراتبی مشخصه اقتصاد جهانی امپراتوری برای تضمین فرآیندهای مستمر نوآوری، بیش از حد سفت و سخت بودند و کارائی نسبی خود را در تضمین رشد اقتصاد جهانی از دست دادند. در حاشیه آن، یک نظم اقتصادی جهانی جدید شکل گرفته است که مبتنی بر مدل‌های مدیریت انعطاف‌پذیر است، یک سازمان شبکه‌ئی تولید، که در آن دولت به‌عنوان یک‌پارچه کار می‌کند و منافع گروه‌های مختلف اجتماعی را حول یک هدف متحد می‌کند - افزایش رفاه عمومی. چشمگیرترین نمونه از چنین ساختار اقتصادی یک‌پارچه جهان امروز چین

است که در ظرف کمی بیش از ۳۰ سال سه برابر اقتصاد امریکا رشد کرده است. در حال حاضر، چین از نظر تولید، صادرات کالاهای با فناوری پیشرفته و نرخ رشد از ایالات متحده پیشی گرفته است.

نمونه دیگری از مدل نظم اقتصادی جدید جهانی که ما آن را انتگرال نامیدیم (به دلیل این که دولت در آن همه گروه‌های اجتماعی با منافع مختلف را متحد می‌کند)، هند است. این کشور دارای یک سیستم سیاسی متفاوت است، اما همچنین دارای اولویت منافع عمومی بر منافع خصوصی است، و دولت به دنبال حداکثر کردن نرخ رشد برای مبارزه با فقر است. به این معنا که می‌توان گفت، نظم جدید اقتصاد جهانی از نظر ایدئولوژی سوسیالیستی است. در عین حال، از مکانیسم‌های رقابتی بازار استفاده می‌کند که این امکان را فراهم می‌سازد تا بیشترین تمرکز منابع را برای ایجاد یک انقلاب فناوری با اهداف تضمین جهش‌های اقتصادی بر اساس نظم جدید فناوری پیشرفته فراهم کند. اگر به نرخ‌های رشد بعد از سال ۱۹۹۵ نگاه کنیم، می‌بینیم که اقتصاد چین ۱۰ برابر شده است در حالی که اقتصاد امریکا تنها ۱۵ درصد رشد داشته است. بدین ترتیب، برای همه آشکار است که در حال حاضر سرعت توسعه اقتصادی جهان به سمت آسیا در حال تغییر است: چین، هند و کشورهای جنوب شرقی آسیا در حال حاضر محصولات بیشتری نسبت به ایالات متحده و اتحادیه اروپا تولید می‌کنند. اگر به آنها جاپان یا کوریا را اضافه کنیم که در آنها سیستم مدیریتی از نظر اصولی شبیه به یکپارچگی جامعه حول هدف افزایش رفاه عمومی است، می‌توان گفت که امروزه این ساختار جدید اقتصادی جهانی در حال حاضر بر جهان مسلط است و مرکز باز تولید اقتصاد جهانی به آسیای جنوب شرقی منتقل شده است. البته نخبگان حاکم امریکا نمی‌توانند با این موضوع موافق باشند.

برای کنار آمدن با آن، می‌گوییم...

بلی، آنها نیز مانند امپراتوری بریتانیا زمانی به دنبال حفظ هژمونی خود در جهان هستند. رویدادهایی که امروز رخ می‌دهد، جلوه‌ای از چگونگی تلاش نخبگان مالی و قدرتمند الیگارش‌ی ایالات متحده برای حفظ سلطه بر جهان است. می‌توان گفت که در ۱۵ سال گذشته، جنگ هیبریدی جهانی را به همراه انداخته است تا کشورهای خارج از کنترل خود را به آشوب بکشانند و جلو توسعه جمهوری خلق چین را بگیرد. اما به دلیل سیستم حکومتداری کهنه، آنها نمی‌توانند این کار را انجام دهند. بحران مالی سال ۲۰۰۸ چنین لحظه انتقالی بود که چرخه حیات نظم فن‌آوری خروجی عملاً به پایان رسید و فرآیند توزیع مجدد گسترده سرمایه با نظم فن‌آوری جدید آغاز شد که هسته اصلی آن مجموعه‌ای از مهندسی نانو زیست و فناوری‌های ارتباطات اطلاعاتی است. همه کشورهای با پول شروع به تقویت اقتصاد کردند. ساده‌ترین کاری که یک دولت مدرن می‌تواند انجام دهد این است که به همه کسب و کارها امکان دسترسی به پول درازمدت ارزان را بدهد تا بتوانند فناوری‌های جدید را به کار گیرند. اما اگر چنین جوهی در امریکا و اروپا عمدتاً به حساب‌های مالی سرازیر می‌شد و کسری بودجه را پوشش می‌داد، در چین این حجم عظیم پول کاملاً به رشد تولید و توسعه فناوری‌های جدید هدایت شد. هیچ حساب مالی وجود نداشت، در حالی که پولی‌سازی فوق‌العاده بالای اقتصاد چین منجر به تورم نشد، رشد عرضه پول با افزایش تولید کالا، معرفی فناوری‌های پیشرفته جدید و افزایش رفاه عموم همراه بود.

در حال حاضر رقابت اقتصادی منجر به این واقعیت شده است که ایالات متحده رهبری خود را از دست بدهد. اگر به‌خاطر داشته باشید، دونالد ترامپ سعی کرد از طریق یک جنگ تجاری جلو توسعه چین را بگیرد، اما چیزی از آن حاصل نشد.

"امریکائی‌ها با وارد کردن ویروس کرونا به چین، جبهه جنگ بیولوژیکی را گشوده‌اند."

چرا؟ آیا ترمپ به ریسک کردن عادت کرده و تمام تلاش خود را می‌کند، یا عزم چندانی وجود ندارد؟

و حتی ترمپ هم نتوانست آن را بفهمد، زیرا چین سیستم مدیریت کارآمدتری دارد که به شما امکان می‌دهد منابع تولید موجود را به بهترین شکلی متمرکز کنید. در عین حال، مدیریت مؤثر پول، انتشار پول را در چارچوب بازتولید گسترده بخش واقعی اقتصاد، با تمرکز بر تأمین مالی سرمایه‌گذاری‌ها در توسعه، نگه می‌دارد. چین با ۴۵ درصد از تولید ناخالص داخلی سرمایه‌گذاری شده، در مقایسه با ۲۰ درصد در ایالات متحده یا روسیه، بالاترین نرخ پس‌انداز را در بین کشورهای دیگر دارد. این در واقع نرخ رشد فوق‌العاده بالای اقتصاد چین را تضمین می‌کند.

به‌طور خلاصه، ایالات متحده محکوم به شکست در این جنگ تجاری بود، زیرا چین می‌توانست کارآمدتر تولید کند و توسعه اقتصادی را ارزان‌تر تأمین کند. کل سیستم بانکی در چین دولتی است، به‌عنوان یک مؤسسه توسعه واحد کار می‌کند و جریان‌های نقدی را برای توسعه تولید و تسلط بر فناوری‌های جدید هدایت می‌کند. در ایالات متحده، انتشار پول برای تأمین مالی کسری بودجه استفاده می‌شود و در حساب‌های مالی توزیع مجدد می‌شود. در نتیجه، کارایی سیستم مالی و اقتصادی ایالات متحده ۲۰ درصد است - در آنجا فقط هر یک پنجم دالر به بخش واقعی می‌رسد و در چین تقریباً ۹۰ درصد (یعنی تقریباً تمام یوانی که توسط بانک مرکزی درست می‌شود) خطوط توسعه تولید را تغذیه می‌کند و رشد اقتصادی فوق‌العاده بالایی را تضمین می‌نماید.

تلاش‌های ترمپ برای محدود کردن توسعه چین از طریق روش‌های جنگ تجاری شکست خورده است. در همان زمان، این اقدامات در خود ایالات متحده چون بومرنگ به طرف خودشان برگشتند. سپس امریکایی‌ها با راه‌اندازی ویروس کرونا در چین، جبهه جنگ بیولوژیک را گشودند، به این امید که رهبری چین با این همه‌گیری مقابله نکند و هرج و مرج در چین به‌وجود بیاید. با این حال، این بیماری همه‌گیر کارایی پائین مراقبت‌های بهداشتی را نشان داده و در خود ایالات متحده هرج و مرج ایجاد کرده است. سیستم حکومتی چین در اینجا نیز کارایی بسیار بیشتری از خود نشان داده است. در امپراتوری آسمانی، میزان مرگ و میر به‌طور قابل توجهی کمتر است و همه‌گیری در آنجا بسیار سریع‌تر از بین رفت. پیش از این در سال ۲۰۲۰، آنها حتی به رشد اقتصادی ۲ درصدی رسیدند، در حالی که در ایالات متحده کاهش ۱۰ درصدی تولید ناخالص داخلی وجود داشت. (تحلیلگران به بزرگترین کاهش از زمان جنگ جهانی دوم اشاره کردند). اکنون چینی‌ها نرخ رشد حدود ۷ درصدی در سال را احیاء کرده‌اند و شکی نیست که جمهوری خلق چین با اطمینان به توسعه خود ادامه خواهد داد و تولید نظم فناوری جدید را گسترش می‌دهد.

به موازات جنگ تجاری علیه چین، سرویس‌های اطلاعاتی آمریکا در حال تدارک جنگ علیه روسیه بودند، زیرا سنت ژئوپلیتیکی آنگلساکسون کشور ما را مانع اصلی بر سر راه استقرار سلطه بر جهان توسط قدرت و نخبگان مالی آمریکا و انگلیس می‌داند. باید گفت که جنگ علیه فدراسیون روسیه بلافاصله پس از الحاق کریمه و پس از سازماندهی کودتا توسط سرویس‌های ویژه امریکائی در اوکراین آغاز شد. می‌توان گفت که آنها روسیه را فریب دادند تا با اشغال اوکراین توسط آمریکا موافقت کند و آن را یک پدیده موقت تلقی کردند. با این حال، امریکائی‌ها در "استقلال اوکراین" ریشه دوانیدند، نه تنها سنگرهای ایجاد کردند، نازی‌ها را زیر پر و بال خود پرورش دادند، نازی‌ها را مسلح ساختند و آنان را آموزش دادند، به نازی‌ها این فرصت را دادند که آموزش نظامی ببینند. آنها را در آکادمی‌های خود آموزش دادند و تمام نیروهای مسلح اوکراین را به آنها "دوختند". و به‌مدت ۸ سال آنها نیروهای مسلح اوکراین را برای مبارزه با تنها دشمن - یعنی روسیه آماده کردند. در حالی که همه رسانه‌های جمعی در اوکراین نیز کاملاً تحت کنترل امریکائی‌ها می‌باشند، تصویر ما را به‌عنوان دشمن در اذهان عمومی شکل دادند.

علاوه بر این، ایالات متحده از جبهه پولی و مالی جنگ هیبریدی علیه فدراسیون روسیه استفاده کرد. قبلاً در سال ۲۰۱۴، آنها اولین تحریم‌های مالی را اعمال کردند و بخش قابل توجهی از وام‌های غرب به اقتصاد روسیه را رد کردند. اکنون ما شاهد مرحله بعدی هستیم که در واقع آنها روسیه را از سیستم پولی و مالی جهانی که بر آن تسلط دارند، جدا کرده‌اند. با این حال، من همه اینها را ۱۰ سال پیش، بر اساس تئوری تغییر ساختارهای اقتصادی جهان و منطق خاص نخبگان حاکم ایالات متحده، با تمرکز بر سلطه بر جهان، پیش‌بینی کردم. ژئوپلیتیک آنگلساکسون به‌طور سنتی علیه امپراتوری روسیه و جانشینان آن، اتحاد جماهیر شوروی و فدراسیون روسیه جهت‌گیری می‌کند، زیرا از زمان امپراتوری بریتانیا، روسیه به‌عنوان مخالف اصلی آنگلساکسون‌ها تلقی می‌شد. تمام علوم به اصطلاح ژئوپلیتیک که در لندن نوشته می‌شد، در واقع به مجموعه‌ای از توصیه‌ها در مورد چگونگی نابودی روسیه به‌عنوان نیروی مسلط در اوراسیا ختم می‌شد و می‌شود. منظورم انواع ساخت و سازهای سوداگرانه مانند "کشورهای بحری علیه کشورهای خشکی" و غیره است.

چگونه روسیه تا این حد در مسیر "کشورهای بحری" قرار گرفت؟ به هر حال، از نظر جغرافیایی با بریتانیا، ما هرگز هم‌مرز نبودیم.

در این راستا، فرمولی ابداع شد: هر کسی که اوراسیا را کنترل کند، تمام جهان را کنترل می‌کند. در واقع، پیشرفت‌های کاربردی در حال حاضر فراتر رفته است. قضیه زیبگنیو برژینسکی کاملاً شناخته شده است که برای شکست روسیه به‌عنوان یک ابرقدرت، اوکراین باید از آن جدا شود. همه این دگم‌های سیاسی، که به‌نظر می‌رسد مدت‌هاست به تاریخ پیوسته‌اند، با این وجود امروز در تفکر نخبگان سیاسی امریکا بازتولید می‌شوند. باید بگویم که هنوز هم دوره‌های ژئوپلیتیک قرن نوزدهم در دانشگاه‌های هاروارد و نیل وجود دارد که مغز سیاستمداران آینده امریکائی را علیه روسیه تیز می‌کند. بنابراین آنها در واقع روی این جریان قدیمی و آزمایش شده روسوفوبیک که همیشه مشخصه ژئوپلیتیک آنگلساکسون بوده است، سوار شده‌اند. و از آنجائی که آنها روسیه را به‌عنوان مخالف اصلی هژمونی خود در جهان می‌دیدند، طبق پیشنهاد برژینسکی، از اوکراین به‌عنوان یک پایگاه، به‌طور دقیق‌تر به‌عنوان ابزاری برای تضعیف روسیه، تضعیف آن و در درازمدت از بین بردن آن به‌عنوان یک کشور مستقل استفاده کردند.

از این رو، آنچه امروز اتفاق می‌افتد بر اساس ترکیبی از الگوهای بلندمدت توسعه اقتصادی، که در واقع جهان را محکوم به یک جنگ ترکیبی می‌کرد، و روس‌هراسی سنتی نخبگان سیاسی آنگلساکسون، براحتی قابل پیش‌بینی بود. پس از ناکامی در تضعیف جمهوری خلق چین از طریق جنگ تجاری، امریکائی‌ها ضربه اصلی قدرت نظامی و سیاسی خود را متوجه روسیه کردند که به‌نظر آن‌ها حلقه ضعیفی در ژئوپلیتیک و اقتصاد جهانی است. علاوه بر این، آنگلساکسون‌ها در تلاشند تا بر روسیه تسلط پیدا کنند تا با رسیدن به ایده‌های دیرینه روس‌هراسی خود برای نابودی کشور ما و در عین حال تضعیف چین عمل نمایند، زیرا اتحاد ستراتیژیک فدراسیون روسیه و چین برای ایالات متحده بسیار دشوار است. آنها نه قدرت اقتصادی دارند و نه قدرت نظامی که ما را با هم و یا جدا جدا نابود کنند. به همین دلیل است که ایالات متحده در ابتداء به‌دنبال نزاع ما با چین بود که موفق نشدند و این برای آنها جواب نداد. اما آنها، می‌توانم بگویم، با خونسردی کنترل اوکراین را به‌دست گرفتند و امروز از جمهوری برادران ما به‌عنوان یک سلاح جنگی برای نابودی روسیه و سپس با به‌دست گرفتن کنترل منابع ما برای تقویت خود، تکرار می‌کنم، تقویت موقعیت خود و تضعیف چین استفاده می‌کنند. به‌طور کلی، همه این‌ها کاملاً واضح است، مانند دو به‌علاوه دو برابر با چهار.

"امریکائی‌ها نمی‌توانند پیروز شوند، همانطور که انگلیس‌ها در زمان خود موفق نشدند."

احتمالاً این واضح است، اما نه برای همه. در میان نخبگان روسیه مخالفان زیادی برای اتحاد با چین وجود دارد. حداقل قبل از عملیات ویژه در اوکراین، برای این افراد چنین به‌نظر می‌رسید که فرهنگ امریکائی و غربی از حکمت هیروگلیف چینی به ما نزدیک‌تر و قابل‌درک‌تر است و ما همیشه با "شرکای غربی" خود زبان مشترکی خواهیم یافت.

می‌دانید، در سال ۲۰۱۵ کتاب "آخرین جنگ جهانی" را نوشتم. ایالات متحده آمریکا جنگ را شروع می‌کند و می‌بازد که در ابتدای مصاحبه به آن اشاره کردید - همه چیز در آنجا فکر و توجیه شده بود. ایالات متحده برای تقویت موقعیت خود و تضعیف موقعیت رقبای ژئوپولیتیک، وارد یک جنگ ترکیبی در سراسر جهان شد - که با انقلاب‌های نارنجی برای به هم زدن مناطقی از جهان که تحت کنترلش نبود آغاز گردید. پس از سخنرانی معروف رئیس‌جمهور پوتین در مونیخ (فبروری ۲۰۰۷) - آنها متوجه شدند که کنترل روسیه یلتسین را از دست داده‌اند و این موضوع آنها را به شدت نگران کرد. در سال ۲۰۰۸، بحران مالی آغاز شد و مشخص شد که گذار به یک نظم جدید فناوری آغاز شده است و نظم اقتصادی قدیمی جهان و سیستم مدیریت قبلی دیگر توسعه اقتصادی پایدار را تضمین نمی‌کند. دیگر این چین بود که پیشرو بود. خوب، پس از آن است که منطق آغاز یک جنگ جهانی اتفاق می‌افتد، فقط نه به شکلی که ۱۰۰ سال پیش وجود داشت، بلکه در سه جبهه مشروط: پولی - مالی (جائی که ایالات متحده هنوز بر جهان تسلط دارد)، تجاری - اقتصادی (جائی که در آن وجود داشت - آنها قبلاً برتری خود را نسبت به چین از دست داده‌اند) و اطلاعاتی - شناختی (جائی که امریکائی‌ها نیز فناوری‌هایی دارند که برتر از ما هستند).

خوب و در نهایت، چهارمین جبهه، جبهه بیولوژیک است که با ظهور ویروس کرونا از آزمایشگاه امریکائی - چینی در ووهان آغاز شد. امروز می‌بینیم که یک شبکه کامل از آزمایشگاه‌های بیولوژیک در اوکراین وجود داشته است. بنابراین ایالات متحده مدت‌هاست که در حال آماده شدن برای گشودن جبهه بیولوژیک جنگ جهانی است.

پنجمین و آشکارترین جبهه، در واقع، جبهه نبردهای رزمی است - به‌عنوان آخرین ابزار برای وادار کردن کشورهای که کنترل خود را در دست دارند، به اطاعت بی‌چون و چرا. امروز وضعیت در این جبهه نیز در حال تشدید است. یعنی عملیات فعال در هر پنج جبهه جنگ هیبریدی جهانی در حال انجام است و نتیجه آن قابل پیش‌بینی است. امریکائی‌ها نمی‌توانند پیروز شوند، همانطور که انگلیس‌ها در زمان خود موفق نشدند. اگرچه بریتانیا رسماً در جنگ جهانی دوم پیروز شد، اما از نظر سیاسی و اقتصادی شکست خورد. بریتانیا تمام امپراتوری خود، و بیش از ۹۰ درصد از قلمرو و ۹۵ درصد از جمعیت خود را از دست داد. دو سال پس از جنگ جهانی دوم، جائی که آنها برنده بودند، امپراتوری آنها مانند خانه‌ای از کارت فروپاشید، زیرا دو برنده دیگر - اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده - به این امپراتوری نیازی نداشتند و به آن به‌عنوان یک نابهنگام نگاه می‌کردند. همچنین است که جهان نیازی به شرکت‌های فراملی امریکائی، دالر امریکا، فناوری‌های پولی و مالی امریکا و اهرم‌های مالی آن نخواهد داشت. همه اینها در آینده نزدیک به گذشته تبدیل خواهد شد. آسیای جنوب شرقی به رهبر آشکار توسعه اقتصادی جهان تبدیل خواهد شد و نظم اقتصادی جدید جهانی در برابر چشمان ما شکل خواهد گرفت.

ادامه دارد